

افغانستان

Ewans, Martin

سرشناسه: یوانز، مارتین، ۱۹۲۸ - م.

عنوان و نام پدیدآور: افغانستان: مردم و سیاست/ مارتین یوانز؛ ترجمهٔ سیما مولایی.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۳۲۰ ص: مصور، نمودار.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۲۹۱-۵

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Afghanistan: a short history of its people and politics, c2002.

یادداشت: نمایه.

موضوع: افغانستان - تاریخ

Afghanistan--History

شناسه افزوده: مولایی، سیما، ۱۳۲۹ -، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ الف ۷۹/ DS۳۵۶

رده‌بندی دیویی: ۹۵۸/۱

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۷۱۲۶۴۶

افغانستان

مردم و سیاست

مارتین یوانز

ترجمه سیمای مولایی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Afghanistan

A Short History of Its People and Politics

Martin Ewans

Perennial, 2001



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

* * *

مارتین یوانز

افغانستان

مردم و سیاست

ترجمه سیمای مولایی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۵ - ۲۹۱ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600- 278 - 291 - 5

www.qoqnoos.ir

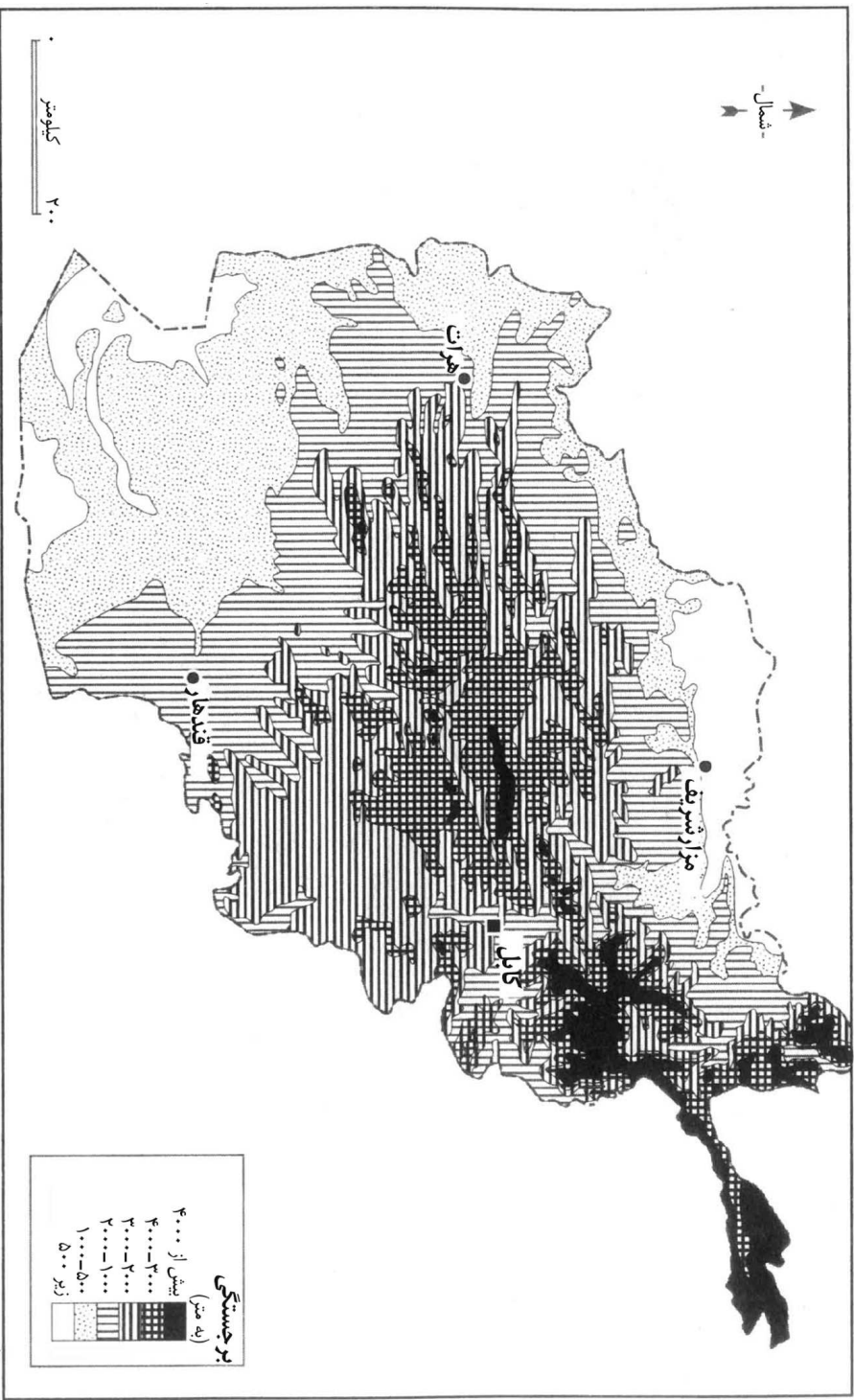
Printed in Iran

۲۸۰۰۰ تومان

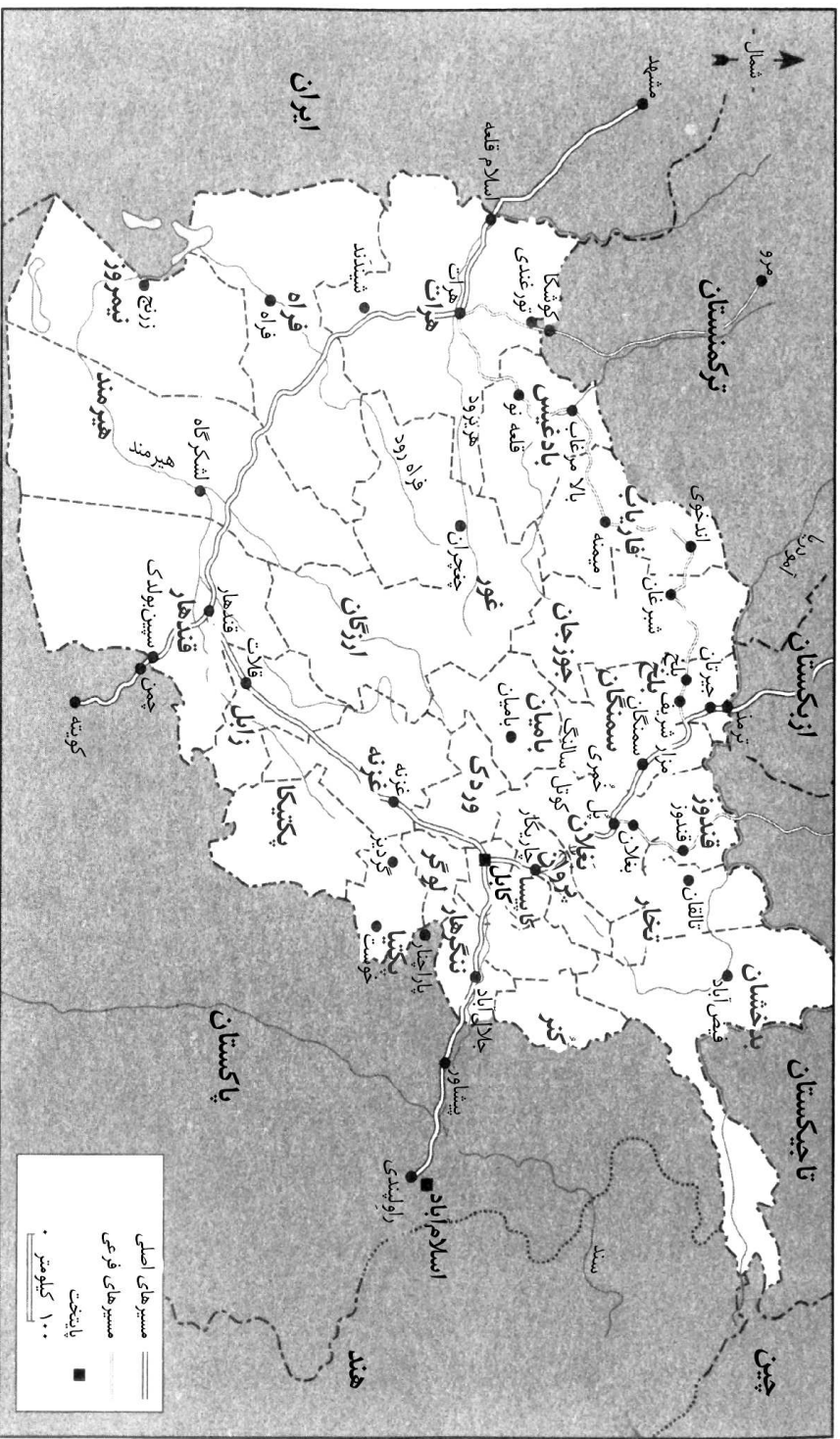
فهرست

- پیشگفتار: سرزمین و مردم ۹
۱. تاریخ کهن ۲۱
۲. پیدایش پادشاهی افغان ۳۵
۳. برآمدن دوست محمدخان ۴۹
۴. اولین جنگ انگلستان و افغانستان ۶۳
۵. دوست محمدخان و شیرعلی خان ۷۵
۶. دومین جنگ انگلستان و افغانستان ۹۱
۷. عبدالرحمان خان «امیر آهنین» ۱۰۳
۸. حبیب‌الله خان و سیاست بی طرفی ۱۱۵
۹. امان‌الله خان و تلاش برای مدرن کردن افغانستان ۱۲۳
۱۰. فرمانروایی برادران ۱۳۹
۱۱. داودخان: دهه اول ۱۶۹
۱۲. ظاهرشاه و حکومت مشروطه ۱۷۹
۱۳. بازگشت داودخان و انقلاب ثور ۱۸۹
۱۴. حکومت حزب خلق و حمله شوروی ۲۰۱
۱۵. اشغال و مقاومت ۲۱۷
۱۶. خواری و عقب‌نشینی ۲۳۵
۱۷. جنگ داخلی ۲۴۷
۱۸. ورود طالبان ۲۵۷
۱۹. رژیم طالبان ۲۶۷

- ۲۷۵ ۲۰. نفت، مواد مخدر و تروریسم بین‌المللی
- ۲۸۵ ۲۱. سرنگونی طالبان
- ۲۹۳ ۲۲. آینده
- ۲۹۹ سلسلهٔ دُرّانی
- ۳۰۱ کتاب‌شناسی
- ۳۰۹ نمایه



نقشه ۱. افغانستان: برجستگی ها و مراکز اصلی.



نقشه ۳. افغانستان: سیاسی و راه‌های ارتباطی.

پیشگفتار

سرزمین و مردم

افغانستان سرزمینی سخت و ناهموار، ولی بسیار زیباست. این سرزمین با کوه‌های پوشیده از برف، کویرهای خالی و دشت‌های پهناور، وسعتش کمی بزرگ‌تر از فرانسه و کمی کوچک‌تر از ترکیه است. مساحت آن حدود ۶۵۲,۰۰۰ کیلومتر مربع و موقعیت جغرافیایی اش انتهای شرقی فلات ایران است. ارتفاع حدود دوسوم کشور بیش از ۱۵۰۰ متر بالاتر از سطح دریاست و بعضی کوه‌هایش جزو مرتفع‌ترین کوه‌های جهان به شمار می‌رود. رشته کوه‌هایی که کشور را دو نیمه می‌کند، مانند دستی است که به سوی غرب دراز شده باشد، مچ این دست روی گره پامیر، بزرگ‌ترین درهم‌پیچیدگی کوه‌ها در غربی‌ترین بخش «بازوی» عظیم هیمالیا و قراقروم، قرار دارد. در کف دست، رشته کوه‌های هندوکش، «گشندۀ هندی‌ها»، دیده می‌شود که شاید نام خود را از مرگ برده‌های هندی گرفته باشد که از شبه‌قاره به خانات آسیای مرکزی برده می‌شدند. آن سوی هندوکش کوه بابا واقع است که متشکل از مجموعه کوه‌ها و ارتفاعاتی است که به تدریج باریک می‌شود و به شکل انگشتانی درمی‌آید که بند ترکستان، سفیدکوه، سیاه‌کوه و رشته کوه‌های پامیر نامیده می‌شود. با نزدیک شدن به مرز ایران از ارتفاع هر یک از این انگشتان کاسته می‌شود. «انگشتان» دیگر به سوی جنوب دراز است: رشته کوه سلیمان در شرق در نزدیکی مرز افغانستان و پاکستان؛ کوه کیرته‌ر در حوالی بلوچستان؛ و رشته کوه پغمان که چشم‌انداز زیبایی به سوی کابل دارد. فقط در نواحی شمالی و جنوب غربی، که کوه‌ها از یک سو به جلگه‌های ترکستان افغانستان و کناره‌های رود آمودریا، و در سوی دیگر به آبگیر هلمند می‌رسند، زمین‌های پست دیده می‌شود. رود هلمند در مسیر نیم‌دایره‌ای خود گستره‌ خالی «دشت مرگ» را در بر می‌گیرد. افغانستان که مرزهایش اواخر قرن نوزدهم تعیین شده سرزمینی است که به دریا راه ندارد. این کشور در شمال با جمهوری‌های تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان بیش از

۲۰۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارد. در غرب، مرز از پامیر شروع می‌شود و با گذر از امتداد آمودریا سرانجام به هریرود، شمالی‌ترین نقطه مرز ایران و افغانستان، می‌رسد. در دورترین نقطه در شمال شرق، در ارتفاعات پامیر، افغانستان ۸۰ کیلومتر با چین مرز مشترک دارد و از همان نقطه مرز معروف به دیورند،^۱ که افغانستان را از پاکستان جدا می‌کند، شروع می‌شود. خط مرزی دیورند به طول تقریباً ۱۳۰۰ کیلومتر به سوی جنوب غرب امتداد می‌یابد و سپس به درازای تقریباً ۱۱۰۰ کیلومتر به سوی غرب ادامه می‌یابد و سرانجام پس از دور زدن دره هلمند، به مرز ایران در جنوب دریاچه‌ها و مرداب‌های هامون می‌رسد و پایان می‌گیرد. از آن نقطه مرز بین افغانستان و ایران به طول ۹۶۵ کیلومتر شروع می‌شود و به سوی شمال تا هریرود ادامه می‌یابد.

در افغانستان، هندوکش از شمال شرق به جنوب غرب امتداد دارد و سر راه از میان آبگیرهای آمودریا در شمال و سند در جنوب می‌گذرد و بخشی از رشته کوه‌هایی است که جنوب آسیا را از آسیای مرکزی جدا می‌کند. فقط در غرب کشور راهی نسبتاً آسان برای گذر بین این دو منطقه وجود دارد و شهر کهن هرات نگهبان این راه است. چند گذرگاه کوهستانی که جنوب آسیا را به آسیای مرکزی متصل می‌کند، شش ماه سال برف‌گرفته و بسته است و تنها یکی از آن‌ها کمتر از ۳۰۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. با وجود سختی راه، این گذرگاه‌های کوهستانی پیوسته محل عبور مهاجران و مهاجمان بوده و نیز بازرگانان و زوار آسیای مرکزی یا ماورای آن که به دنبال تجارت با شبه‌قاره هند یا زیارت اماکن مقدس آن سرزمین بودند، از این گردنه‌ها می‌گذشتند. شهر کهن بلخ، که اکنون فقط ویرانه‌ای از آن به جا مانده، سر راه جاده ابریشم که چین را به دریای مدیترانه وصل می‌کرد، قرار داشت و به دلیل نزدیکی به این گذرگاه‌ها شهری بسیار مهم بود. در سال‌های اخیر حفر تونلی زیر گذرگاه سالنگ راهی چهارفصل باز کرده است که ترکستان افغانستان را به پایتخت و سرزمین‌های فرای آن متصل می‌کند. در شرق کشور، راه‌های ارتباطی بین افغانستان و شبه‌قاره هند هم از گذرگاه‌های کوهستانی می‌گذرد. گردنه خیبر معروف‌ترین آن‌هاست.

آب و هوای افغانستان قاره‌ای است و کوه‌هایی که در جنوب شرق واقع شده مانع ورود رطوبت باران‌های موسمی دریای عرب به کشور است. تابستان‌های این سرزمین خشک و گرم و زمستان‌هایش سرد و سخت، و آب و هوای روزانه و فصلی بسیار متغیر است. بارش باران کم، و کمبود آب شدید و بیشتر خاک آن بایر است. تصویر افغانستان از فضا شبیه سطح

ماه است و فقط گاهی چشم انسان به فضای سبز یا واحه یا پوشش گیاهی در ته دره‌ها می‌افتد. زمین قابل کشت در افغانستان بسیار کم است، اگرچه زمین‌های حاصلخیز معدودی از آب باران آبیاری می‌شود و نیز کنار رودخانه‌هایی که از آب شدن برف‌های کوهستان سیراب می‌گردد، وجود سیستم‌های آبیاری، که افغان‌ها در ایجاد آن مهارت دارند، سبب حاصلخیزی زمین‌های اطراف شده است. در بسیاری از دره‌ها، جوی‌هایی در پیچ و خم تپه‌ها کنده شده که زمین‌های بایر بالایی را از مزرعه‌های حاصلخیز پایینی جدا می‌کند. در این مناطق همچنین کاریزهایی حفر شده است که از سرچشمه تا زمین‌های کشاورزی گاهی فاصله‌ای بسیار طولانی را طی می‌کند. مردم افغانستان با کشاورزی، گله‌داری و صنایع سبک وابسته به آن امرار معاش می‌کنند. در بیشتر زمین‌های کشاورزی غلات و به‌خصوص گندم کشت می‌شود و کشت پنبه، میوه و اخیراً خشخاش نیز متداول شده است. اگرچه در مناطق مختلف تفاوت‌هایی وجود دارد، به طور کلی، شمار زمینداران بزرگ در افغانستان بسیار کم است. روستاییان زمین‌های کوچکی برای کشاورزی در اختیار دارند که باعث پیدایش نوعی برابری نسبی در جوامع روستایی شده است، بدین معنا که گرسنگی شدید و سوءتغذیه، آن‌چنان که در بعضی از کشورهای آسیایی وجود دارد، در افغانستان دیده نمی‌شود. با این حال، اوضاع در بخش بزرگی از سرزمین افغانستان، به‌خصوص در مرکز و شمال شرق، چنان است که هر از چندگاه سبب بروز قحطی می‌شود. چراگاه‌ها اندک و فصلی است و به همین دلیل حدود ۲/۵ میلیون چادرنشین که به کوچی معروف‌اند از زمان‌های بسیار دور با گله‌های خود بین ارتفاعات و دشت‌های پایین بیلاق و قشلاق می‌کنند.

خاستگاه اقوامی که در این سرزمین ساکن‌اند به همان اندازه که گوناگون است، نامعلوم هم هست. اگرچه در طول قرن‌ها، آمیختگی زیادی بین اقوام گوناگون ایجاد شده است، با این حال بسیاری از آن‌ها ویژگی‌های قومی، زبانی و ظاهری‌شان را حفظ کرده‌اند. جمعیت افغانستان طبق برآوردهای اخیر،^(۱) حدود بیست میلیون نفر است که به بیش از بیست قوم اصلی و روی هم به بیش از پنجاه تیره گوناگون تقسیم می‌شود. در حالی که اکثریت به یکی از دو زبان رسمی کشور، فارسی دری یا پشتو، حرف می‌زنند، بیش از سی زبان دیگر نیز در افغانستان رواج دارد. کلمه «افغان» سابقه تاریخی طولانی دارد و در نوشته‌ای که از دوران ساسانیان، از قرن سوم میلادی، به جا مانده و نیز در نوشته‌های^(۲) جهانگرد چینی، شوان زانگ^۱ که در قرن هفتم میلادی از این سرزمین گذر کرده، این واژه به کار رفته است. بعدها

در پایان هزاره اول میلادی، در نوشته‌های مسلمانان نیز بارها به کلمه «افغان» اشاره شده است. اما تردیدی نیست که تا همین اواخر، افغان مترادف پشتون، نام بزرگ‌ترین قوم افغانستان، بود که امروزه نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد. امپراتور بابز،^(۳) که در اوایل قرن شانزدهم میلادی فرمانروایی می‌کرد، در نوشته‌های خود از چند قبیله پشتون نام می‌برد اما مجموع آن‌ها را «افغان» می‌خواند و هرگز از واژه «پشتون‌ها» برای آن قبایل استفاده نمی‌کند. حتی امروز نیز پشتون‌ها خود را افغان و زبانشان را افغانی می‌خوانند در حالی که بقیه مردم ابتدا خود را تاجیک، ازبک یا وابسته به اقوام دیگر و سپس افغان معرفی می‌کنند. پختون و پتان نام‌های دیگر پشتون‌هاست. «پتان» انگلیسی شده این واژه است، و پشتون و پختون تلفظ‌های «نرم» و «سخت» لهجه‌های قبیله‌های غربی و شرقی است.

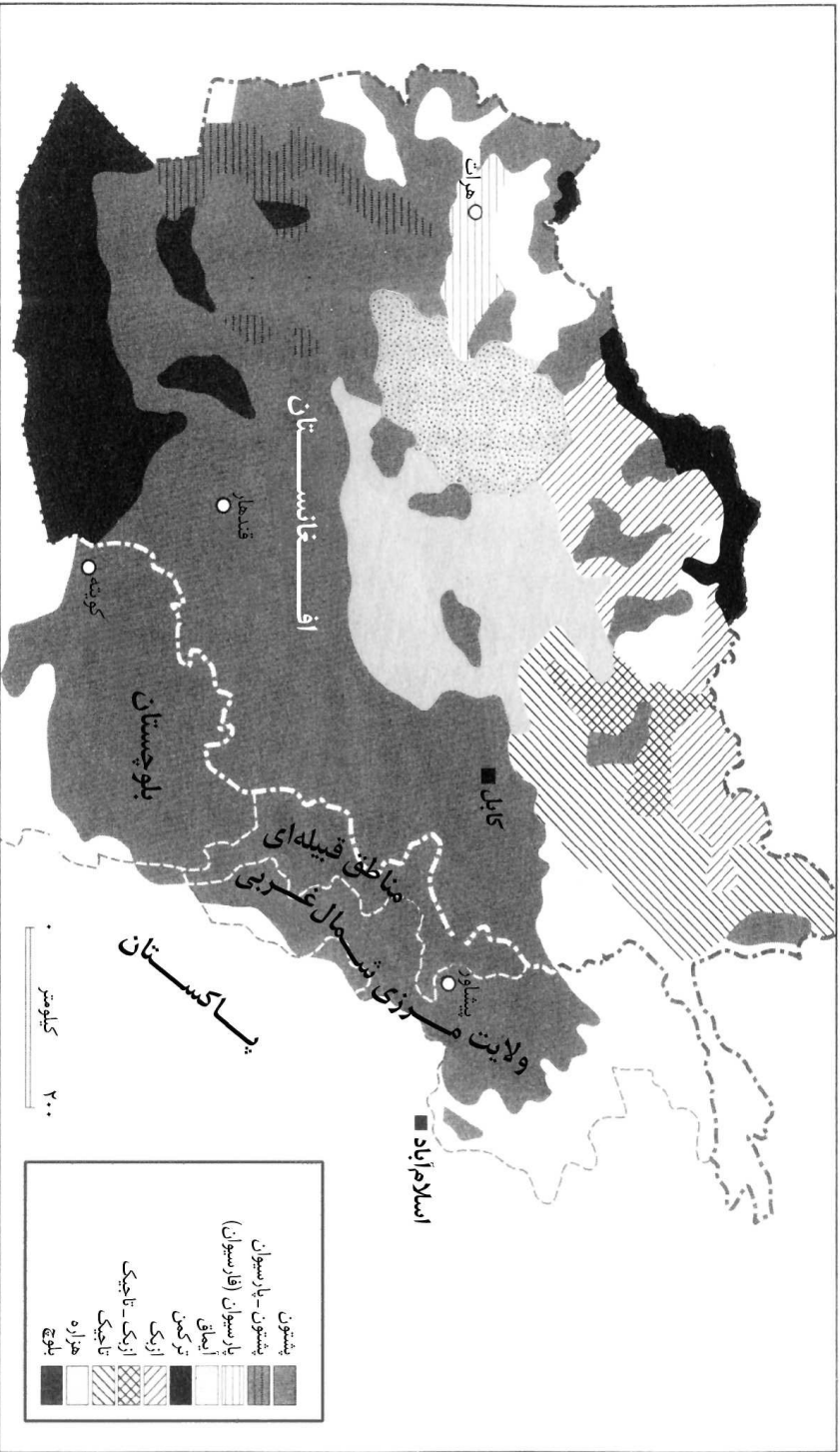
شواهدی وجود دارد که ثابت می‌کند کلمه «پشتون» حتی قدیمی‌تر از واژه «افغان» است. برخی^(۴) پشتون‌ها را همان قبیله‌های «پکتیا»^۱ می‌دانند که نامشان در نوشته‌های مقدس ودا (که حدود ۶۰۰۰ سال پیش همراه مهاجمان آریایی به شبه‌قاره هند آورده شد) آمده است. این نظریه از آن‌جا قوت می‌گیرد که در همان نوشته‌ها اشاره شده است که «پکتیا» در شمال غرب شبه‌قاره هند ساکن بودند. برخی هم پشتون‌ها را همان «پاکتیوس»^۲ می‌دانند، قومی که هرودوت چند بار^(۵) در نوشته‌هایش، در قرن پنجم پیش از میلاد، آن‌ها را از ساکنان هند می‌داند. اگر این نظریه‌ها درست باشد، پشتون‌ها نیز نژادشان به هندوآریایی‌ها می‌رسد. اما، بعضی دیگر^(۶) معتقدند پشتون‌ها از نژاد هون‌های سفید هستند که در قرن پنجم میلادی به این سرزمین حمله کردند. البته با توجه به آمیختگی زیادی که بین اقوام افغانستان وجود دارد، نمی‌توان نظریه‌ای را در مقابل نظریه دیگر رد کرد.

بسیاری از پشتون‌ها در جنوب و شرق افغانستان زندگی می‌کنند. همین شمار از پشتون‌ها هم در آن سوی خط دیورند در نواحی مرزی پاکستان ساکن‌اند. زبان پشتون‌ها از گروه زبان‌های هندوایرانی شرقی است. پشتون‌ها معتقدند جد مشترک همه آن‌ها فردی به نام «قیس» (از یاران پیامبر اسلام) است. بازماندگان قیس نیز خود اجداد شمار بزرگی از قبیله‌های پشتون شدند که بزرگ‌ترینشان دو ایل دُرّانی (ابدالی‌های سابق) – که خاندان سلطنتی افغانستان بدان تعلق داشت – و غلجایی است. هر دوی این قبیله‌ها در جنوب کشور ساکن‌اند. دُرّانی‌ها بیشتر بین هرات و قندهار و غلجایی‌ها اکثراً بین قندهار و غزنه زندگی می‌کنند. این دو قبیله با یکدیگر دشمنی دیرینه دارند و دُرّانی‌ها غلجایی‌ها را استثمار

می‌کرده‌اند و علیه آن‌ها تبعیض قائل می‌شده‌اند. اما قبایل پشتونی که انگلیسی‌ها، در زمان فرمانروایی بر هند به دلیل جنگ و گریزهای ده‌ها ساله در منطقهٔ مرزی شمال غرب شبه‌قاره، با آن‌ها آشنایی داشتند، مردمان ساکن ارتفاعات شرقی بودند که قبایل وزیر، مهمند،^۱ محسود، آفریدی، ختک و شینواری مهم‌ترینشان هستند. بارزترین ویژگی‌های پشتون‌ها، به‌خصوص آن‌ها که در ارتفاعات زندگی می‌کنند، فردگرایی توأم با غرور و خوی تهاجمی است که در حمایت از خانواده و قبیله با قتل و غارت خودنمایی می‌کند، ویژگی‌های دیگر مثل پایبندی به آداب و رسوم تا حدی قبیله‌ای و دموکراتیک است. پشتون‌ها مسلمانانی بسیار متعصب‌اند و طبق مجموعه‌ای از دستوره‌های ابتدایی و محدود زندگی ساده‌ای دارند. اگرچه این مجموعه دستورها که «پشتون‌والی» خوانده می‌شود در طول سال‌ها تا حدی انعطاف‌ناپذیری‌اش را از دست داده است، هنوز بعضی جوانب آن مانند کین‌خواهی (بدل)، مهمان‌نوازی (ملمستی‌ه) و پناه دادن به پناهجویان (نانواتی) به قوت خود باقی است. آنچه توهین به «ناموس» به شمار می‌آید یا اختلاف‌های سیاسی و اقتصادی باعث می‌شود که کین‌خواهی‌های شخصی یا عمومی در حد خانواده یا قبیله، جزء لاینفک زندگی پشتون‌ها باشد. کین‌خواهی چه شخصی و چه دسته‌جمعی گاهی نسل‌ها ادامه می‌یابد. اگرچه بسیاری از پشتون‌ها مهاجرت کرده‌اند یا این‌که مجبورشان کرده‌اند محل زندگی خود را ترک کنند و به شهرها یا نقاط دیگر کشور بروند، جامعهٔ پشتون همچنان در مورد استقلال خود به شدت درون‌نگر و غیور باقی مانده است و دخالت غیرخودی‌ها را نمی‌پذیرد. قبایل پشتون هر کدام از چند ایل و طایفه (خیل) تشکیل می‌شود که گاهی اشتراکی صاحب زمین‌اند. مقام ریاست قبیله یا ایل به طور کلی ارثی است، با این حال چون هیچ‌گونه قانون مشخصی برای جانشینی وجود ندارد، معمولاً پس از مرگ خان، فرقه‌بازی و چنددستگی امری عادی است. به هر حال اقتدار و صلاحیت خان بستگی به کیفیت انجام دادن مسئولیتش دارد و همچنین جرگه، شورایی که گاهی با شرکت ریش‌سفیدان قبیله و گاهی با حضور همهٔ مردان برگزار می‌شود، کمابیش بر قدرت خان نظارت دارد. اما با گذشت زمان، خان‌ها قدرت اقتصادی بیشتری به دست آوردند و نظام ارباب-رعیتی رایج‌تر شد. اما اصل اساسی‌ای که نظام قبیله‌ای بر آن استوار است، یعنی برابری اعضای قبیله و حق شرکت همهٔ مردان در تصمیم‌گیری‌های جرگه، هنوز تغییر نکرده است. در افغانستان، اسلام دین اصلی کشور و اساس فرهنگ و ارزش‌های مردم است. اکثریت مردم افغانستان سنی حنفی هستند. اگر اتحادی بین آن‌ها باشد، دلیلش اسلام است. اسلام با امت خواندن همهٔ افغان‌های مسلمان تا حدی مردمانی را که از بسیاری جهات با یکدیگر

متفاوت‌اند به هم پیوند داد و کانونی برای جلب وفاداری آن‌ها فراهم آورد. هم در جامعه پشتون و هم در سراسر افغانستان، امامان و ملایان نفوذ زیادی دارند. مردان مذهبی نه تنها در دهکده‌ها و در میان قبیله‌ها در زمینه‌های مذهبی، قضایی، بهداشتی و آموزشی نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند بلکه می‌توانند، به‌خصوص در مقابله با «کافران» یا در معرض تهدید قرار گرفتن اعتقادات مذهبی، رهبری معنوی مردم را به عهده بگیرند. در جامعه افغانستان، که بیشتر مردم بی‌سواد، سنتی و ناآگاه از شیوه‌های زندگی مدرن هستند، ملایان در همه امور زندگی مردم نفوذ دارند. برخلاف مردان مذهبی در بعضی از کشورهای اسلامی، ملایان در افغانستان معاششان تأمین است و چون گاهی خودشان زمیندار هستند و گاهی نقش میانجی، درمانگر و معلم را نیز ایفا می‌کنند، موقعیت استواری در جامعه خود دارند. در سلسله‌مراتب مذهبی، علما یا مولوی‌ها مهم‌ترین مردان مذهبی در افغانستان به شمار می‌روند که عالم بر قوانین اسلامی و سنت‌اند. بعد از آن‌ها قاضی‌ها و مفتی‌ها هستند که مسئولیت‌های قضایی به عهده آن‌هاست. قرن‌هاست که فرقه‌های صوفیانه در افغانستان رایج است و مردم به دور مرشد یا پیر، یا خواجه و سید، برای دست یافتن به معنویت جمع می‌شوند و از آن‌ها پیروی می‌کنند. مهم‌ترین فرقه‌های صوفی‌گری در افغانستان قادریه و نقشبندیه است که رهبران معاصرشان، سید احمد گیلانی و صبغة‌الله مجددی، رهبران جنبش مقاومت افغانستان نیز بودند. فرقه قادریه در بغداد در قرن دوازدهم میلادی پایه‌گذاری شد و در قرن نوزدهم بین پشتون‌ها نفوذ کرد. نقشبندیه در بخارا در قرن چهاردهم میلادی شکل گرفت و امروزه، به‌خصوص در شرق افغانستان و آسیای میانه پیروان زیادی دارد. نقشبندیه، که به طور سنتی درگیر سیاست بود و همیشه با نفوذ بیگانگان مخالفت داشت، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، جمعیت زیادی را به خود جلب کرد و رهبری شورش علیه انگلیسی‌ها را، که قصد داشتند بر پشتون‌های ناحیه مرزی شمال غرب مسلط شوند، به عهده گرفت. در بسیاری از روستاهای افغانستان، مردم که برای «پیر» و دیگر مردان روحانی احترام قائل‌اند به زیارت مقبره‌های آن‌ها می‌روند. این‌گونه زیارتگاه‌ها با پرچم‌های افراشته در هر گوشه و کناری دیده می‌شود.

مردم غیر پشتون افغانستان در شکل‌گیری تاریخ این سرزمین تأثیر کمتری داشته‌اند. دومین قوم تاجیک‌ها هستند که یک‌پنجم جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. تاجیک‌ها اگرچه در سراسر افغانستان پراکنده‌اند، بیشتر در بدخشان، اطراف کابل، هرات، کوهستان و دره پنجشیر ساکن‌اند. بسیاری از تاجیک‌ها پیشه‌ور و صنعتکارند و به این دلیل در شهرها زندگی می‌کنند. اگرچه به نظر می‌رسد تاجیک‌ها از نژاد ایرانی باشند و زبانشان نیز فارسی



نقشه ۳. گروه‌های قومی اصلی.

دری است، نشانه‌هایی از تبار مغولی نیز در ظاهر آن‌ها دیده می‌شود. از آن‌جا که در شهرهای افغانستان فارسی دری زبان اصلی است، تاجیک‌ها توانسته‌اند نقش عمده‌ای در اداره امور کشور ایفا کنند، اما پست‌های مهم در ارتش و دولت هنوز در اختیار پشتون‌هاست. در شمال هندوکش، چند گروه قومی ترک-مغول تبار زندگی می‌کنند که مانند تاجیک‌ها خاستگاه و ریشه مشترکی با اقوام آن سوی مرزهای اتحاد شوروی سابق دارند. بزرگ‌ترین این اقوام ازبک‌ها، با جمعیتی بیش از یک میلیون نفر، در گذشته نیمه‌مستقل و تحت فرمانروایی بیگ یا امیر خود بودند. اما فرمانروایان افغانستان به تدریج سرزمین ازبک‌ها را تصرف کردند. ازبک‌ها بیشتر به کشاورزی و گله‌داری مشغول‌اند و در پرورش اسب و گوسفند قره‌قل مشهورند. بسیاری از ازبک‌ها به دلیل فشارهایی که ابتدا روسیه تزاری و بعدها اتحاد شوروی به آن‌ها وارد می‌کرد، به افغانستان مهاجرت کرده بودند. مانند تاجیک‌ها، ازبک‌ها نیز بسیاری از روابط قبیله‌ای‌شان را از دست داده‌اند و برعکس هم‌وطنان پشتون خود خوی تهاجمی ندارند. زبان ازبک‌ها، مانند زبان مردمان اصلی شمال افغانستان، از گروه زبان‌های ترکی [مرکزی] است. مردم شمال افغانستان بیشتر ترکمن و قرقیز هستند و اگرچه تا حدی کوچی‌اند، هنوز روابط قبیله‌ای خود را کمابیش حفظ کرده‌اند. ترکمن‌ها، که در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ از اتحاد شوروی به افغانستان مهاجرت کرده‌اند، گوسفند قره‌قل پرورش می‌دهند و در بافت فرش مهارت دارند. اکثر قرقیزها به دنبال کودتای کمونیستی ۱۹۷۸ به ترکیه مهاجرت کردند.

یک قوم دیگر افغان، که ظاهرشان نشان می‌دهد تبار مغولی دارند، هزاره‌ها هستند. هزاره‌ها از دیرباز جدا از مردم دیگر در نواحی مرکزی کوهستانی کشور زندگی می‌کنند. واژه «هزار» که نام این گروه است این فرضیه را مطرح می‌کند که آن‌ها احتمالاً بازماندگان سربازان چنگیزخان مغول یا دیگر لشکریان مغولی مهاجم‌اند که ظاهراً به صورت «گروه‌های هزارنفره» به این سرزمین حمله می‌کردند. برخی دیگر بر این تصورند که هزاره‌ها، دست‌کم شماری از آن‌ها، از نسل مهاجرانی هستند که پیش از حمله مغول، از آسیای مرکزی به افغانستان آمده بودند. برعکس بسیاری از افغان‌ها، هزاره‌ها بیشتر شیعه امامی هستند و زبانشان فارسی با گویش «هزارگی» است که تعدادی واژه‌های ترکی و مغولی به آن وارد شده است. در سرزمین تقریباً بایر آن‌ها، کشاورزی رونق ندارد و هزاره‌ها اغلب گله‌داری می‌کنند و بسیاری از آن‌ها هم به شهرهای گوناگون رفته‌اند و به کارهایی مانند سرایداری، باربری و کارگری می‌پردازند. در گذشته رابطه دوستانه‌ای بین هزاره‌ها و افغان‌های دیگر وجود نداشت. افغان‌ها هزاره‌ها را به دلیل مذهب و نژادشان به چشم حقارت می‌نگرند، و

هزاره‌ها هم نفرت بخصوصی از پشتون‌ها دارند و آن‌ها را استعمارگر و ستمگر می‌دانند. اگر هزاره‌ها «وصله ناجور» در جامعه افغانستان به شمار می‌روند، وضع مردم کافرستان سابق و نورستان فعلی بدتر است. نوری‌ها در شمال شرق کشور و نیز در چیترا [در پاکستان] زندگی می‌کنند. تا آوردن آن‌ها به دین اسلام، در پایان قرن نوزدهم میلادی، نوری‌ها به «کافر» معروف بودند. دینشان چندخداباوری و گونه‌ای نیاکان‌پرستی بود. آن‌ها نقش‌های عجیبی روی چوب می‌کنند و روی گورهای مردگان قرار می‌دادند. بیشتر نوری‌ها پوست روشنی دارند و ترکیب چهره‌شان عقابی و اکثراً چشم‌هایشان آبی و رنگ مویشان بور یا قرمز است، تا جایی که برخی گمان می‌کنند آن‌ها از بازماندگان یونانی‌ها یا سربازان اسکندر مقدونی‌اند. نظریه دیگر آن است که این قوم ساکنان اولیه و بومی افغانستان هستند که مهاجرت مردمان گوناگون به سرزمینشان باعث عقب‌رانده شدن آن‌ها شد و سرانجام در دره دورافتاده‌ای، محل زندگی امروزی‌شان، مستقر شدند. آن‌ها به زبان‌های مختلفی حرف می‌زنند که همه ارتباط نزدیکی با زبان هندوآریایی اولیه دارند. ساختار قبیله‌ای قدرتمند نورستانی‌ها از جهات زیادی به نظام قبیله‌ای پشتون‌ها شبیه است. در افغانستان اقلیت‌های دیگری نیز زندگی می‌کنند: اسماعیلی‌ها، جامعه شیعه دیگری در شمال شرق کشور؛ بلوچ و براهوئی در جنوب؛ قزلباش، از نسل سربازان مزدور ایرانی در خدمت احمدشاه دُرّانی که در میانه قرن هجدهم میلادی به افغانستان رفته بودند؛ ایماق‌ها و فارسیوان که به ایرانیان نزدیک‌اند، و بسیاری دیگر.

تاجیک‌ها، هزاره‌ها و نورستانی‌ها همه در گذشته قربانیان توسعه‌طلبی پشتون‌ها بوده‌اند و دشمنی بین آن‌ها تا امروز ادامه دارد. حتی در میان اعضای یک قوم و قبیله نیز بسته به محل زندگی‌شان تفاوت‌هایی دیده می‌شود. دست‌کم نُه دهم از مردم افغانستان خارج از شهرهای کوچک و بزرگ زندگی می‌کنند. این مردم از دیرباز خود امورشان را اداره می‌کنند و حکومت دخالت چندانی در این کار ندارد. دهکده‌های آن‌ها تا حد زیادی خودکفاست و زندگی‌شان از راه کشاورزی و دامداری می‌گذرد. هیچ‌یک از دولت‌های افغانستان آن‌چنان قدرتمند نبودند که بتوانند کنترل مؤثری بر مناطق روستایی و قبیله‌نشین داشته باشند، و هیچ‌گاه برای ارائه خدمات اجتماعی مانند آموزش و بهداشت و به طور کلی توسعه در آن مناطق نیز تلاش نکردند. رابطه این‌چنینی دولت با مردم سبب شده است نتواند از زمین، کشاورزی یا گله‌داری مالیات بگیرد، و درآمد دولت از مالیات برکسب و کار و تجارت در شهرها، و نیز از کمک‌های مالی کشورها و سازمان‌های بیگانه است. اگرچه اسلام بین مردم افغانستان پیوستگی ایجاد می‌کند، اتحاد ملی بین آن‌ها ضعیف بوده است و بجز زمان‌هایی که استثنائاً

رهبری قوی ظاهر می‌شد یا زمانی که مردم در مواجهه با دشمن بیگانه با هم متحد می‌شدند، همکاری آن‌ها با یکدیگر زودگذر بوده و به دلیل شکاف‌های عمیق بین آن‌ها دوام نداشته است. به گفتهٔ یک ناظر آگاه: (۷)

دشمنی و کشمکش‌های تلخ بین مردم افغانستان از تفاوت‌های منطقه‌ای، قبیله‌ای و طایفه‌ای برمی‌خیزد که از ویژگی‌های این جامعهٔ بسیار عقب‌افتاده است - تفاوت‌هایی که توضیح علت‌های آن از توانایی نظریه‌پردازان سیاسی مدرن خارج است.

از سوی دیگر، یکی از ویژگی‌های مشترک همهٔ افغان‌ها فداکاری در راه حفظ آزادی است. آن‌ها میهمان‌نوازی را تا حد شرمنده کردن مهمان پیش می‌برند، اما در دشمنی انعطاف‌ناپذیر و سنگدل‌اند. ویژگی‌های برجستهٔ تاریخ افغان‌ها کشمکش و درگیری، حمله، نبرد، محاصره، کینه‌توزی، کشتار، دشمنی‌های قبیله‌ای و جدل بر سر به دست گرفتن قدرت و جنگ‌های داخلی است. به‌ندرت افغان‌ها گذاشته‌اند خود یا دیگرانی که با آن‌ها رابطه دارند، زندگی را در صلح و آرامش سپری کنند.

شاید برخلاف کشورهای دیگر، تاریخ کشور افغانستان را نتوان جدا از تاریخ کشورهای دیگر بررسی کرد. افغانستان که «بالای آسیا» نشسته، ظرف هزار سال گذشته، شاهد ورود مهاجران و مهاجمان زیادی به خاک خود بوده است و همسایگانش نیز از تجاوزات آن کشور در امان نبوده‌اند. از سوی دیگر، افغانستان با کشورهای همسایه‌اش از خیلی جهات به‌ویژه در حوزهٔ دین، قومیت و تجارت رابطه و همبستگی دارد. افغانستان هرگز مستعمره نشد، اما بخشی از تاریخ استعماری روسیهٔ تزاری و هند بریتانیاست. اهمیت استراتژیک افغانستان برای آن دو امپراتوری در حدی بود که در سال ۱۸۸۴، دو قدرت تا مرز جنگ با یکدیگر پیش رفتند. درگیری فاجعه‌بار اتحاد شوروی در افغانستان در دههٔ ۱۹۸۰، یکی از دلایل فروپاشی رژیم کمونیستی و ازهم‌پاشی آن کشور به شمار می‌آید. همسایگان امروز افغانستان این بار از ستیزه‌جویی اسلامی در آن کشور بیمناک‌اند و مایل‌اند با اعمال نفوذ تأثیری در تغییر اوضاع داشته باشند یا دست‌کم مانع نشر آن به خارج از کشور شوند. افغانستان شریک بالقوه‌ای در تجارت منطقه‌ای است. موقعیت جغرافیایی آن کشور می‌تواند چنان فرصت مهمی برای تجارت خارجی باشد که از زمان افول جادهٔ ابریشم تا امروز سابقه نداشته است. اما به طور گسترده‌ای، رابطهٔ افغانستان با تروریسم بین‌المللی و شرکت آن کشور در تولید و قاچاق مواد مخدر و نیز نقض شدید حقوق بشر باعث نگرانی بین‌المللی است. در نوشتن تاریخ افغانستان نه‌تنها باید به امور داخلی کشور پرداخت، بلکه تأثیرگذاری منطقه‌ای و جهانی آن را نیز در نظر داشت.

هدف این کتاب شرح و تفسیر تأثیر دوسویه واقیعت‌های تاریخی و معاصر در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و جهانی است.

یادداشت‌ها

1. July 1998 estimate. *CIA World Factbook: Afghanistan*, 1998.
2. *Mémoires sur les Contrées Occidentales par Hiouer-Thsang*, tr. Stanislas Julien (Paris, 1857), Vol. II, p. 313.
3. *Memoirs of Zehir-ed-din Mohammed Babur, Emperor of Hindustan*. Tr. J. Leyden and W. Erskine (London, 1826). E. g., p. 140, "The Afghans who live between Kabul and Lemghan are robbers and plunderers, even in peaceful times."
4. E. g., D. H. Gordon, *The Pre-historic Background of Indian Culture* (Bombay, 1958), p. 94.
5. Herodotus, *The Histories*. Tr. E. V. Rieu (Penguin, 1954). E. g., Book 3, p. 217.
اولاف کارو (Olaf Caroe) در کتاب خود به نام پاتان‌ها در این مورد به هرودوت ارجاع می‌دهد،
The Pathars (Macmillan, 1965), Ch. 11
6. E. g., Y.V. Gangkovsky, *The People of Pakistan* (Moscow, 1971), p. 126.
7. Raja Anwar, *The Tragedy of Afghanistan* (Verso, 1988), pp. 126–27.

تاریخ کهن

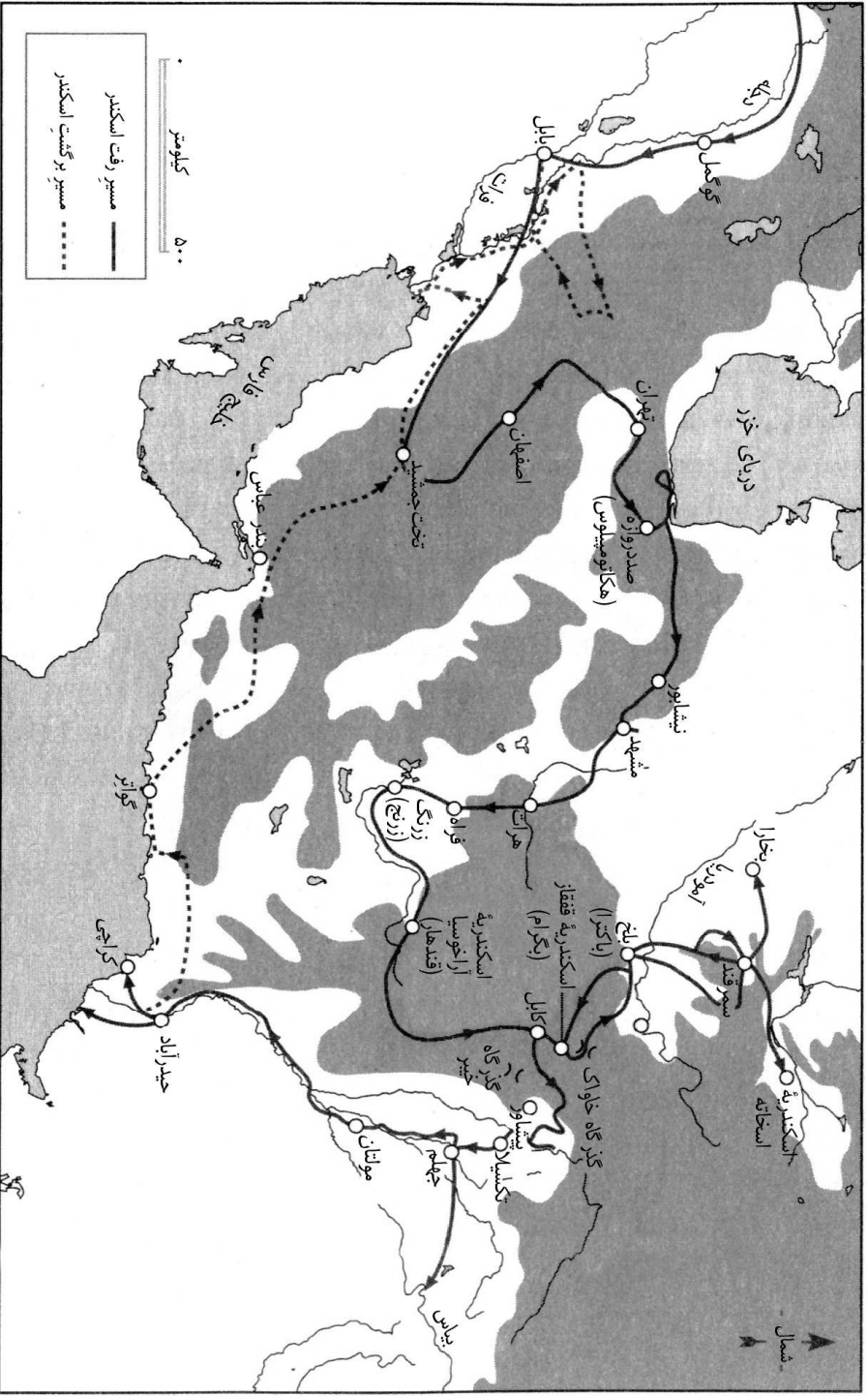
در کشور دورافتاده و ناشناخته‌ای مانند افغانستان اگرچه فعالیت‌های باستان‌شناختی زیادی انجام شده، با این حال در مورد زمان پیش از تاریخ آن کشور هنوز پژوهش‌های عمده‌ای صورت نگرفته است. اما آثار یافت شده به اندازه‌ای هست که ثابت کند در دوران پارینه‌سنگی^۱ و نوسنگی^۲ مردم در این سرزمین اسکان داشته‌اند. شواهد به دست آمده نشان می‌دهد حدود ۱۰,۰۰۰ سال پیش کشاورزی و گله‌داری در این منطقه وجود داشته است. حدود ۶۰۰۰ سال ق.م، سنگ لاجورد از معادن بدخشان استخراج و به هندوستان صادر می‌شد و نیز کاوش‌های باستان‌شناختی در سیستان و ترکستان افغانستان نشانه‌های فرهنگی را آشکار می‌کند که با فرهنگ سرزمین‌های اطراف سند همخوانی داشته است. سنگ لاجورد^(۱) افغانستان در گورستانی در موکنای^۳ پیدا شده است که نشان می‌دهد این سنگ ۲۰۰۰ سال ق.م در ناحیه دریای اژه کاربرد داشته است. همچنین یک کشتی حامل قلع در آب‌های اولوبورون^۴ در سواحل ترکیه پیدا شده است که در سال ۱۳۳۶ ق.م غرق شده بود و احتمالاً محموله آن از افغانستان می‌آمد. بنابراین، از زمان‌های بسیار دور، مناسبات بازرگانی این ناحیه هم با شرق و هم با غرب برقرار بوده است.

چنان‌که از گوناگونی مردم و نیز آثار تاریخی و باستان‌شناختی برمی‌آید، افغانستان در تاریخ طولانی خود «شاهراه درگیری» بین مردم آسیای غربی، مرکزی و جنوبی بوده است. افغانستان بارها در امپراتوری‌های گوناگون ادغام شد و مهاجران و مهاجمان زیادی برای رسیدن به مقصد نهایی به افغانستان وارد شدند و از آن گذشتند. یکی از بزرگ‌ترین

1. Palaeolithic 2. Neolithic

۳. Mycnae، منطقه‌ای باستان‌شناختی در نود کیلومتری جنوب غربی آتن. - م.

4. Uluburun



نقشه ۴. مسیر پیشروی اسکندر مقدونی به هند.

اقوام مهاجر را مردم هندوآریایی تشکیل می‌دادند که مدت‌زمانی در فلات ایران و در باکتريا^۱ [باختر] ماندند و سپس گروه‌هایی از آنان برای فتح و راندن اقوام غیرآریایی آسیای جنوبی به آن نواحی رفتند. اما اولین بار در قرن ششم ق.م بود که نام این سرزمین در تاریخ آمد و آن زمانی بود که کوروش کبیر، شاهنشاه هخامنشی، امپراتوری‌اش را تا رود سند گسترش داد که سرزمین کنونی افغانستان را هم در بر می‌گرفت. داریوش بزرگ، جانشین او، ساتراپی‌های بسیاری در این سرزمین برقرار کرد که از جمله آن‌ها آریا (هرات)، زرنگ / درنگيانا^۲ (بخشی از سیستان)، باکتريا / باختر (ترکستان افغانستان)، مارگيانا (مرو)،^۳ خوراسميا^۴ (خیوه / خوارزم)، سغدیانان^۵ (ماوراءالنهر / سغد)، آراخوسیا^۶ (غزنه و قندهار) و گنداره^۷ (دره پیشاور) بود. هخامنشیان پیرو دین زرتشت بودند، اگرچه از نظر تاریخی ثابت نشده است، باور بر این است که این انسان خردمند نامی در باختر زاده شد و در همان شهر زندگی کرد، و حدود سال ۵۲۲ ق.م در بلخ (باکتر) درگذشت. بخش شرقی امپراتوری هخامنشی به دنبال جنگ‌های سخت به دست آمد و فرمانروایی پارسیان در آن سرزمین‌ها آسان نبود. هخامنشیان برای حفظ آن بخش از قلمرو خود از نیروی مستعمره‌نشینان یونانی استفاده می‌کردند، با این حال به نظر می‌رسد تا قرن چهارم ق.م، ساتراپی‌های جنوب و شرق کوه‌های هندوکش توانسته بودند استقلال خود را به دست آورند.

در نیمه دوم قرن چهارم ق.م، فرمانروایی هخامنشیان جای خود را به یونانی‌ها به فرماندهی اسکندر مقدونی داد. اسکندر داریوش سوم را در نبرد گوگمل شکست داد و شروع به پیشروی حماسی خود به سوی شرق کرد. او ایران را فتح کرد و سپس در سال ۳۳۰ ق.م وارد افغانستان شد. فرمانده مقدونی هنگام پیشروی در سرزمین‌های فتح شده، به منظور حفظ دستاوردهایش، شهرهایی می‌ساخت که اولین آن‌ها اسکندریه آریا نزدیک هرات امروزی است. اسکندر سپس متوجه جنوب شد و به سوی سیستان پیشروی کرد و از سمت شرق به ناحیه قندهار رفت و در آن محل شهر اسکندریه آراخوسیا را بنا نهاد. تا فرارسیدن بهار ۳۲۹ ق.م او باز شهر دیگری به نام اسکندریه قفقاز در دره کوهستان در شمال کابل بنا کرد. اسکندر سپس از دره پنجشیر گذشت و به سوی شمال و آن سوی هندوکش رفت. در این پیشروی سربازانش بر اثر برف‌کوری و سرمازدگی به شدت آسیب دیدند. اسکندر باکتريا را گرفت و از آمودریا گذشت. بسوس، ساتراپ بخت‌برگشته بلخ، که

1. Bactria 2. Drangiana 3. Margiana 4. Chorasmia 5. Sogdiana 6. Arachosia
7. Gandhara

مقاومت کرده بود اسیر و نزد اسکندر فرستاده شد. در آنجا او شکنجه و سپس کشته شد. اسکندر سپس به سوی مارکاندا^۱ (سمرقند) رفت و در آنجا دورافتاده‌ترین شهر خود را کنار سیردریا ساخت که اسکندریه^۲ اسخاته یا اسکندریه در انتهای جهان نامیده شد. جنگ‌های سختی بین سپاهیان اسکندر و قبیله‌های چادرنشین محلی درگرفت تا آنکه سرانجام اسکندر پس از ساختن شهرهای بسیار، در تابستان ۳۲۷ ق.م، به این سوی کوه‌ها عقب‌نشینی کرد. اما پیش از آن او با شاهدختی باکتریایی به نام رکسانا ازدواج کرده بود که شاید برخلاف باور رمانتیک‌ها برای بقای دودمانش و نه یک ازدواج عاشقانه بود.

اسکندر سپس به سوی هند رفت و بخش اصلی سپاه و تجهیزات جنگی‌اش را از مسیر کناره رود کابل راهی کرد و خود با نیرویی کوچک‌تر از راه دره کُتر به سوی شرق به باجور و سوآت پیش رفت. این نیروها سپس از رود سند گذشتند و در سال ۳۲۶ ق.م در نبرد باجور، پوروس^۳ پادشاه محلی آنجا، را شکست دادند. اما در این زمان لشکریان اسکندر دستخوش خستگی مفرط و بی‌میلی برای رفتن به سرزمین‌های ناشناخته شدند و، هنگامی که اسکندر قصد پیشروی به آن سوی بیاس را داشت، سربازانش شورش کردند و او را وادار به چشمپوشی از ادامه جنگ کردند. اسکندر ناوگانی فراهم ساخت و به بخش پایین رود سند رهسپار شد. بخشی از سپاه از راه دریا و بخشی دیگر در رنج کمبود آب و خوراک از مسیر مکران بازگشتند. سرانجام اسکندر در سال ۳۲۳ ق.م، کمی پس از بازگشت به بابل، [در سی و دو سالگی] درگذشت.

امپراتوری‌ای که اسکندر برپا کرده بود، بلافاصله پس از مرگ او تکه‌پاره شد و در پنجاب، خاندان ماوریا^۳ به پادشاهی چاندرراگوپتا^۴ ظهور کرد. در پایان قرن چهارم ق.م، سلوکوس نیکاتور^۵ جانشین اسکندر در شرق، شکست سختی از چاندرراگوپتا خورد و مجبور شد بیشتر سرزمین‌های جنوب هندوکش را به او واگذار کند. با این حال، روابط دوستانه‌ای بین دو پادشاهی برقرار شد، پیمانی بسته شد و سفرایی رد و بدل گشت. از میانه قرن سوم ق.م، در زمان آشوکا^۶ پادشاه قدرتمند ماوریایی، کیش بودا در افغانستان و هندوستان رواج یافت. فرمان‌های حک شده آشوکا روی صخره‌ها و ستون‌ها در هر دو کشور پیدا شده است و نشان از ایمان قوی او به این دین دارد. باکتريا به هر حال ساتراپی سلوکی باقی ماند و یونانیان بیشتری برای اسکان به آنجا مهاجرت کردند و در همان زمان یعنی میانه‌های قرن سوم ق.م سرانجام توانستند استقلال خود را به عنوان یک پادشاهی باکتریایی-یونانی به دست آورند.

1. Marcanda 2. Poros 3. Mauryan 4. Chandragupta 5. Seleucus Nikator 6. Asoka

پس از سالیان دراز، از حدود دهه ۱۹۲۰ م به این سو، باستان‌شناسان فرانسوی برای پیدا کردن شهری با کتربایی-یونانی در شمال افغانستان تلاش کردند و سرانجام در سال ۱۹۳۶ موفق شدند یکی از این شهرها را در آی‌خانم^(۱) در ولایت تالقان^۲ در محل تلاقی رودخانه کوکچه^۳ و در امتداد نواحی بالادست رود آمودریا پیدا کنند. در حفاری‌های آنجا بقایای یک شهر ثروتمند و متمدن هلنیستی آشکار شد که در خود برج و بارو، کاخ، معابد و ورزشگاه داشت. چنین به نظر می‌رسد که این شهر در پایان قرن دوم ق.م شاید به دست مهاجمان چادرنشین غارت و سوزانده شده است. در همان زمان که باکتريا از سرزمین‌های سلوکی جدا می‌شد و استقلالش را به دست می‌آورد، اشکانیان، که در اصل از اقوام کوچ‌نشین سکایی بودند، سلوکی‌ها را در ایران سرنگون کردند و پادشاهی مستقلی تشکیل دادند که توانست در مقابل امپراتوری روم تاب آورد و تا سال ۲۲۶ م پایدار بماند.

کمی پس از مرگ آشوکا در سال ۲۳۲ ق.م، امپراتوری ماوریا رو به سقوط نهاد و حدود ۱۸۴ ق.م یونانی‌های با کتربایی، پس از فتح آریا و آراخوسیا، گنداره را تسخیر کردند و تا نزدیکی‌های پاتنا^۴ پایتخت ماوریا پیش رفتند. در زمان پادشاهی مناندر^۵ که بین ۱۵۵ ق.م تا ۱۳۰ ق.م فرمانروایی می‌کرد، یونانی‌ها توانستند سرزمین‌های تحت حکومت خود را گسترش دهند و تا هند پیشروی و پایتخت خود را در شاکالا (سیالکوت امروز) برپا کنند. در هند، با کتربایی‌ها تحت تأثیر کیش بودا قرار گرفتند، گرچه در خود باکتريا هنوز آیین بودایی رخنه نکرده بود و آن سرزمین با این‌که هنوز تحت سلطه یونانی‌ها بود، فرهنگ ایرانی داشت.

به هر حال در این دوره از تاریخ، بازیگران جدیدی به صحنه آمدند و آنچه امروزه «مهاجرت بزرگ اقوام» خوانده می‌شود، از آسیای مرکزی آغاز شد. این باور وجود دارد که این مهاجرت به دلیل دگرگونی آب و هوا که در نتیجه آن چراگاه‌های آسیای مرکزی خشک شد و نیز ساخت دیوار بزرگ چین، در عهد امپراتور شی هوانگ تی، انجام شده بود. گله‌داران چادرنشین که نمی‌توانستند دام‌هایشان را به سوی شرق ببرند راه غرب را در پیش گرفتند. اولین مهاجران قوم یوئه-چی^۶ بودند که ظاهراً قبیله هیونگ-نو-که بعدها در غرب به نام هون‌ها شناخته شدند- آن‌ها را از سرزمین‌هایشان رانده بودند. بخش عمده قبیله یوئه-چی به سوی دریاچه بالخاش^۷ رفتند و ساکنان پیشین آن سرزمین یعنی سکوتیان^۸ را که به سکاها^۹ معروف بودند مجبور به ترک خاک خود کردند. سکاها باکتريا را گرفتند و به

1. Ai Khanum 2. Taloqan 3. Kokcha 4. Patna 5. Menander 6. Yüeh-Chih
7. Balkhash 8. Scythian 9. Sakas

مقابله با اشکانیان پرداختند، اما از آن‌ها شکست خوردند و مجبور شدند سرزمین‌های تحت حکومت آن‌ها را از جنوب دور بزنند و به سیستان (سکستان) بروند. از آن‌جا، سکاها از شرق خود را به ناحیهٔ سند^۱ و از شمال به گنداره و درهٔ سند^۲ رساندند و در اوایل قرن یکم ق.م، سرانجام در این سرزمین مستقر شدند. ولی توانایی حفظ استقلال خود را در برابر گسترش امپراتوری اشکانی نداشتند. امپراتوری اشکانی در اوایل قرن یکم میلادی در شرق، تا پنجاب رسید و برای مدتی کوتاه آن سرزمین را در تصرف داشت. در این زمان، قوم یوئه-چی به حرکت خود به سوی غرب و جنوب ادامه داد. گروهی از آن‌ها به سرزمین‌های اشکانی حمله کردند، در حالی که پیش از این گروه‌های دیگری از آن‌ها حدود سال ۱۳۰ ق.م از آمودریا گذشته و باکتريا را تصرف کرده بودند. حدود سال ۷۵ م یکی دیگر از پنج قبیلهٔ یوئه-چی به نام گوئی-شانگ،^۳ به رهبری کوجوله کادفیسس،^۴ از هندوکش گذشت. آن‌ها سپس به هند حمله‌ور شدند، به تاکسیلا،^۵ شهر مهم اشکانی، حمله بردند و سکاها و فرمانروایان اشکانی شان را شکست دادند.

گوئی-شانگ، یا کوشان‌ها، که یوئه-چی نیز بعدها به این نام خوانده شد، شروع به گسترش سرزمین‌های تحت فرمانروایی خود در سراسر پنجاب و نیز در درهٔ گنگ و دورتر حتی به واراناسی (بنارس)^۶ کردند. کوشان‌ها در غرب، آریا و سکستان و آراخوسیا را تسخیر کردند. سرزمین‌های تحت حکومت کوشان‌ها در شمال نیز به دریای خزر و دریای آرال رسیده بود. کانیشکا،^۷ بزرگ‌ترین پادشاه کوشان، که احتمالاً در قرن دوم میلادی فرمانروایی می‌کرد، پایتختی در ماتورا،^۸ و پایتختی شمالی نزدیک پیشاور و پایتخت سومی، که تابستانی بود، در کاپیسا^۹ در درهٔ کوهستان [در افغانستان امروز] بنا کرد. ارتباطات بازرگانی با خاورمیانه از سر گرفته شد و جادهٔ ابریشم، که به چین می‌رسید، احیا گشت و فرمانروایان کوشان تجارت پررونقی با روم و سلسلهٔ هان در چین به راه انداختند. قابل توجه است که پادشاهی‌ای که چادرنشینان آسیای مرکزی برپا کرده بودند، دستاوردهای چشمگیری نیز در زمینه‌های دینی و هنری داشت. به نظر می‌رسد کوشان‌ها در ابتدای کار به دین زرتشت گرویده بودند، و آتشکده‌ای برای کانیشکا بنا کرده بودند که در سرخ کتل، نزدیک پل حُمَری، در شمال هندوکش از زیر خاک بیرون آورده شده است. اما سرانجام آیین بودایی دوباره رونق گرفت و [یکی از دو شاخهٔ اصلی آن] به نام مهاییانه^{۱۰} در سراسر افغانستان و در

1. Sind 2. Indus Valley 3. Gui-shang 4. Kujula Kadphises 5. Taxila 6. Varanasi
7. Kanishka 8. Mathura 9. Kapisa 10. Mahayana

امتداد جاده ابریشم به سمت آسیای مرکزی و چین گسترش یافت. به نظر می‌رسد فرهنگ یونانی در این منطقه به جای خود باقی مانده بود و در نتیجه ارتباط با اسکندریه، نفوذش حفظ شد. آمیزش فرهنگ‌های بودایی و یونانی باعث شد سبک هندو-هلنیستی ویژه‌ای در هنر مجسمه‌سازی به وجود آید که «گنداره» (گندهارا)^۱ خوانده می‌شود و نمونه‌های زیادی از این سبک با ظرافت و زیبایی چشمگیر در نقاط مختلف افغانستان پیدا شده است. در کاوش‌های باستان‌شناختی در کاپیسا نیز حدود دو هزار اثر بی‌نظیر باستانی پیدا شده است که از نقاط دوردستی مانند چین، هند، اسکندریه و روم آورده شده بود، در همان حال، در مجموعه‌ای از معابد رو به توسعه در هده،^۲ نزدیک جلال‌آباد، هزاران مجسمه و نگاره به سبک گنداره ساخته شده است. اما شگفت‌انگیزترین اثر باستانی پیدا شده دو مجسمه عظیم بودا در بامیان بود که در حاشیه یک دره بر روی صخره‌ای کنده شده بود. تاریخ احتمالی خلق این آثار، یعنی بین قرن‌های سوم و پنجم میلادی، و شمار اتافک‌های محل زندگی راهب‌ها، که در درون صخره‌های اطراف حفاری شده بود، نشان می‌دهد این محل یکی از مراکز مهم بودایی آن دوران بوده است. شوانگ زانگ،^۳ که در طول سفرهایش در قرن هفتم میلادی از بامیان دیدن کرده بود، خبر از وجود «ده‌ها صومعه و هزاران راهب» در آن مکان می‌دهد.

کوشان‌ها حدود پنج قرن حکومت کردند تا سرانجام ساسانیان، که جایگزین اشکانیان شده بودند، در اواسط قرن سوم میلادی شروع به تصرف بخش‌هایی از قلمرو آن‌ها کردند. اما کوشان‌ها به فرمانروایی خود در شمال غربی شبه‌قاره هند ادامه دادند تا آن‌که در قرن پنجم میلادی به دست هفتالیان، یا هون‌های سفید، سرنگون شدند. خاستگاه هفتالیان روشن نیست، ممکن است ابتدا تابع آوارهای^۳ مغولستان بوده باشند که سرزمین خود را ترک کرده و از راه ترکستان به باکتريا رفته‌اند. در آن‌جا هفتالیان کوشان‌ها را بیرون راندند و پس از عبور از هندوکش شمال غربی هندوستان را اشغال کردند. برخلاف مهاجمان پیشین که پذیرای تمدن کشورهای مغلوب بودند، هفتالیان شهرها را غارت، مردم را کشتار و جامعه‌های مذهبی را پراکنده کردند. هفتالیان حدود یک قرن حکومت کردند ولی برای دفاع از خود مجبور بودند پیوسته با ساسانیان بجنگند و سرانجام در سال ۵۶۸ م به دنبال حمله مشترک ساسانیان و اقوام ترک‌نژاد آسیای مرکزی از میان رفتند.

با ورود اسلام به افغانستان دورانی جدید و باثبات‌تر در آن کشور آغاز شد. در سال‌های

۶۳۷ و ۶۴۲ م عرب‌های مسلمان توانستند ساسانیان را، که بر اثر اختلافات داخلی ناتوان شده بودند، شکست دهند و حدود سال ۶۵۰ م، هرات و بلخ را تصرف کنند. پس از آن، پیشروی عرب‌ها به دنبال اختلافات بین خلفای اموی و عباسی بر سر جانشینی به کندی و گسسته انجام شد. عرب‌ها توانستند از مسیر سیستان پیشروی و در سال‌های اول قرن هشتم میلادی سرزمین‌های سند را فتح کنند. اما در نقاط دیگر فتوحات عرب‌ها ناپایدار بود و فقط در زمان حکومت خاندان صفاری در قرن نهم میلادی بود که مرزهای اسلام به غزنه و کابل رسید. حتی در همان زمان خاندانی هندو به نام هندوشاهی توانسته بود گنداره و مرزهای شرقی را حفظ کند. از قرن دهم میلادی به بعد، همچنان که زبان و فرهنگ پارسی در افغانستان گسترش می‌یافت، مرکز قدرت در منطقه به غزنه منتقل شد. در غزنه، خاندانی ترک که از سوی سامانیان بخارا به امارت آن محل منصوب شده بودند، شروع به پایه‌گذاری امپراتوری خود کردند. محمود، مهم‌ترین سلطان غزنوی، بین سال‌های ۹۹۸ تا ۱۰۳۰ م حکومت کرد. محمود غزنوی هندوها را از گنداره بیرون کرد و دست‌کم هفده بار به هندوستان لشکر کشید و موفق شد سرزمین‌هایی از دریای خزر تا بنارس در هند و سمرقند و بخارا را به تصرف خود درآورد. محمود خواهان گرویدن همهٔ مردم افغانستان و هند به اسلام بود. او معابد هندو را غارت کرد و غنایم زیادی به چنگ آورد و بنا به عقیده و باور مردم گوناگون، عنوان‌هایی از «بت‌شکن» تا «تازیانهٔ هند» به دست آورد. در غزنه، محمود بناهایی پراهمیت ساخت و دربار او پایگاهی برای شاعران و دانشوران بود. غزنه بعداً بارها غارت و ویران شد اما باقیماندهٔ سه کاخ باشکوه غزنوی در لشکر بازار، در تلاقی رودهای هلمند و ارغنداب، دیده می‌شود. پس از مرگ محمود غزنوی، به دنبال حملات سلجوقیان از ایران، قدرت غزنویان به ضعف گرایید و سرانجام به دست غوری‌ها سرنگون شد. غوری‌ها در سال ۱۱۵۰ م غزنه را غارت و ویران کردند و پایتخت خود را در هرات بنیان نهادند. غوری‌ها، که از افغانستان مرکزی و ترک‌نژاد بودند، حتی توانستند به هند لشکرکشی کنند و لاهور و دهلی را بگیرند. دوران حکمرانی آن‌ها اگرچه کوتاه بود، به خاطر ساخت منارهٔ قطب در بیرون دهلی، مسجد جامع در هرات و نیز منارهٔ جم در منطقهٔ دورافتادهٔ هزاره‌جات (که در سال ۱۹۴۳ کشف شد) نامی از خود در تاریخ به جا گذاشتند. در سال ۱۲۱۵ م غوریان نیز به دست خوارزمشاهیان، که پایتختشان در خیوه بود، سرنگون شدند. در این برههٔ تاریخی، افغانستان با یکی از فاجعه‌بارترین رویدادها در تاریخ خود، حملهٔ مغول‌ها به فرماندهی چنگیزخان، روبه‌رو شد. چنگیزخان فرمانده نظامی توانا و مدبری هوشمند بود و امپراتوری‌ای تشکیل داد که در پایان کار از مجارستان تا دریای چین و از

سیبری شمالی تا خلیج فارس و شبه‌قاره هند گسترش داشت. خاستگاه پیروان چنگیزخان هنوز به‌روشنی معلوم نیست ولی احتمال دارد از نسل شیونگ-نو^۱ بوده باشند. دستاوردهای چنگیزخان سبب شد که جنگجویان او به‌هم‌پیوسته و بسیار قدرتمند شوند. سواران او قادر بودند حتی در سرزمین‌های سخت‌گذر با مانورهای بسیار منظم، با سرعت زیاد پیشروی کنند. چنگیزخان در کودکی یتیم شد اما پس از فراز و نشیب‌های فراوان توانست حامیانی جلب کند، تا جایی که در سال ۱۲۰۶ م به عنوان خان بزرگ ائتلاف مغول‌ها – که احتمالاً جمعیتی حدوداً دو میلیونی داشت – برگزیده شد. در سال ۱۲۱۸ م او و جنگاورانش غافلگیرانه به ترکستان حمله کردند، خوارزمشاه را شکست دادند و بخارا و سمرقند را گرفتند و هر دو شهر را کاملاً غارت و ویران کردند. در سال ۱۲۲۱ م، مغول‌ها بلخ را گرفتند و آن را نیز به نیستی کشاندند و مردمش را قتل‌عام کردند. چنگیزخان پیشگو و درمانگری پیرو آیین تائو به نام چانگ چون^۲ را از چین به دربار خود در افغانستان فراخوانده بود، پیشگو که کمی پس از قتل‌عام مردم بلخ به آن‌جا رسیده بود می‌نویسد: «کسی در شهر نمانده بود. فقط صدای پارس سگ‌ها از خیابان‌ها به گوش می‌رسید.» مردم هرات تسلیم شدند و مغول‌ها با آن‌ها با ملایمت رفتار کردند اما شش ماه بعد، که دست به شورش زدند، مغول‌ها بازگشتند و به سرعت شهر را گرفتند و همه را کشتند. قتل‌عام مردم هفت روز ادامه داشت. بامیان نیز ویران شد و مردمش کشته شدند. امروزه از آن فاجعه فقط ویرانه‌های دو قلعه، بالای تپه‌های اطراف، به نام‌های شهر ضحاک (شهر سرخ) و شهر غلغله باقی مانده است. غزنه و پیشاور نیز به همین سرنوشت دچار شدند، اما چنگیزخان از پنجاب جلوتر نرفت شاید دلیلش نگرانی از تأثیر گرمای زیاد دشت‌های هند بر سپاهیان‌ش بود. نتیجه حمله‌های مغول به سرزمین‌های مختلف کاهش جمعیت، ویرانی و فروپاشی اقتصاد بود. ابن بطوطه، جهانگرد مراکشی، که یک قرن پس از حملات مغول از افغانستان دیدار کرده بود، بلخ را شهری ویران یافت^(۵) که کسی در آن‌جا زندگی نمی‌کرد، کابل دهکده‌ای بیش نبود و غزنه کاملاً نابود شده بود. ابن بطوطه می‌نویسد: «چنگیزخان مسجد بلخ را که یکی از زیباترین مساجد جهان بود ویران کرد، زیرا فکر می‌کرد زیر یکی از ستون‌های آن گنجی پنهان است.»

پس از مرگ چنگیزخان در سال ۱۲۲۷ م، امپراتوری او بین پسران و نوه‌هایش تقسیم شد و بخش اعظم افغانستان امروز به جغتای، پسر دومش، رسید. خاندان جغتای کابل و غزنه را تحت تسلط خود داشتند و فقط هرات با خودمختاری محدودی تحت فرمانروایی کزت‌های

تاجیک حفظ شد. از سال ۱۳۶۴ م به بعد، بخش غربی این خان‌نشین مغول به تدریج تحت فرمانروایی تیمور لنگ درآمد؛ فردی ترک-مغول تبار که مدعی بود از نسل چنگیزخان است. تیمور لنگ فتوحاتش را با بیرون راندن مغول‌ها از ماوراءالنهر شروع کرد و در سال ۱۳۷۰ م در بلخ خود را صاحبقران خواند و سرانجام، امپراتوری بزرگی تشکیل داد که شامل افغانستان و شمال هندوستان می‌شد. در سال ۱۳۹۸ م دهلی به دست جنگجویان تیمور افتاد و اهالی شهر قتل‌عام شدند. یکی از عادت‌های شنیع تیمور این بود که از سرانسان‌هایی که می‌کشت تپه می‌ساخت یا آن‌ها را روی دیوارها نصب می‌کرد. در سیستان تیمور سیستم آبیاری‌ای را که آب را از رودخانه هلمند به آن نواحی می‌رساند، ویران کرد، کاری که سبب شد سرزمینی که تا آن زمان پرجمعیت و حاصلخیز بود بدل به بیابان شود. ویرانه‌های شهرها و قلعه‌هایی که به جا مانده حتی امروز هم مدرک آشکاری است از میزان فاجعه‌ای که در سیستان رخ داده است، و از آن پس سیستان هرگز نتوانست اهمیت گذشته خود را بازیابد. با این حال، برعکس چنگیزخان، تیمور علی‌رغم خوی وحشیگری‌اش به فرهنگ توجه داشت، و سمرقند، پایتخت او، مرکز تجمع روشنفکران و هنرمندان بود. آرامگاه تیمور در آن شهر یکی از شاهکارهای معماری اسلامی به شمار می‌آید. امپراتوری تیمور نیز پس از مرگ او در سال ۱۴۰۵ م از هم پاشید، ولی حکومت خاندانش، تیموریان، در ترکستان و ایران تا اوایل قرن شانزدهم میلادی دوام آورد. در دوران فرمانروایی فرزند او، شاهرخ، هرات به مرکز آنچه «رنسانس تیموری» خوانده می‌شود، بدل گشت. معماری، ادبیات و موسیقی از جمله دستاوردهای چشمگیر در هرات بود و هنر خوشنویسی و مینیاتور اوج گرفت. گوهرشاد، همسر قدرتمند شاهرخ، مصلا‌ی هرات را ساخت که شامل مسجد، مدرسه و آرامگاه بود و، با مناره‌هایش، قرن‌ها از مهم‌ترین بناهای هرات بود. اما در سال ۱۸۸۵، بخش عمده این بنا به دنبال بحران معروف به «پنجه» خراب شد تا مدافعان شهر مکان استراتژیک بهتری برای جنگ با مهاجمان روس، که از شمال می‌آمدند، در اختیار داشته باشند. رابرت بایرون در ستایش از هنر معماری تیموریان، درباره مناره‌های برجای مانده می‌گوید: (۶)

زیبایی آن‌ها فوق تصور است. از نزدیک، بسته به نور و زاویه دید، هر کاشی، هر گل، هر گلبرگ موزاییکی روحش را به کل مجموعه می‌بخشد. حتی در خرابه، چنین معماری‌ای خیر از عصری طلایی می‌دهد. ... جهانگردان اندک‌شماری که از سمرقند و بخارا و نیز از بارگاه امام رضا در مشهد دیدن کرده‌اند می‌گویند هیچ بنایی در این شهرها با آن برابری نمی‌کند، اگر درست بگویند، مسجد گوهرشاد باید بزرگ‌ترین اثر تاریخی برجای مانده از آن دوره